

استینا جکسون

جادهٔ نقره

داستان عشق و ناکامی

ترجمه از سوندی

عباس علی عزتی

www.ketab.ir



www.ketab.ir

سرشناسه: جکسون، استینا، ۱۹۸۳-م. Jackson, Stina, 1983-
عنوان و نام پدیدآور: جاده نقره/ استینا جکسون؛ ترجمه از سوندی عباس علی عزتی.
مشخصات نشر: تهران: نشر بندرچین، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۲۷۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۵۳۸-۶-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
عنوان اصلی: [2018], Silvervägen
موضوع: داستان‌های سوندی -- قرن ۲۱م. Swedish fiction -- 21st century
شناسه افزوده: عزتی، عباس علی، ۱۳۴۷-، مترجم
رده‌بندی کنگره: PT۹۸۷۷/۲
رده‌بندی دیویی: ۸۳۹ ۷۳۸
شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۷۴۹۱۳



نشر بلدرچین

نشانی دفتر مرکزی:

تهران، خیابان شریعتی، خیابان صالحی، خیابان نیرومند، شماره ۳۶

تلفن دفتر مرکزی: ۷۷۵۳۴۹۱

تلفن مرکز پخش: ۰۹۰۲۵۷۰۵۴۴۱

پست الکترونیک: belderchin.pub@gmail.com

جاده نقره

داستان عشق و ناکامی

رومان پلیسی - جنایی

اسمیتا جکسون

ترجمه عباس علی عزتی

چاپ اول: ۱۴۰۳

طراح جلد: ع. عزتی

تصویر روی جلد:

بخشی از جاده نقره در نزدیکی شهر بودن در شمال سوئد

چاپ و صحافی: کیاراد

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۵۳۸-۶-۷

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر بلدرچین است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر یا مترجم است.

مقدمه مترجم

رمان جنایی - روان‌شناختی جاده‌نقره اولین رمان نویسنده جوانش استینا جکسون است که در گام نخست نویسندگی جایزه دیلم طلای آکادمی پلیسی نویسان سوئد (Svenska Deckarakademin)، جایزه کلید شیشه‌ای انجمن جنایی نویسان اسکاندیناوی (Skandinaviska Kriminalsällskapet) و جایزه کتاب سال (Årets bok) را برای نوشتن این رمان به دست آورده و نامزد دریافت دو جایزه دیگر هم شده است. استینا اولفسون (بعد از ازدواج با رابرت جکسون امریکایی: استینا جکسون) که در سال ۱۹۸۳ به دنیا آمده، رمان جاده‌نقره را در سال ۲۰۱۸ نوشته و پس از آن هم دو رمان دیگر از او چاپ شده است. استینا جکسون در اولین رمانش، با وجود جنایی و پلیسی بودن داستان از زمانی شاعرانه استفاده می‌کند و در توصیف زادگاهش، شمال سوئد، موفق عمل می‌کند و به‌خوبی از عهده توصیف آدم‌های تنها و بلادیده و روان‌پریش و نامتعادل داستانی که می‌نویسد برمی‌آید. داستان در مناطق شمالی سوئد و در امتداد جاده سیلورویگن [جاده نقره] که روستاهای منطقه را به هم وصل می‌کند، شکل می‌گیرد. معلم میان‌سال به نام لِّله، که دختر هفده‌ساله‌اش سه سال پیش ناپدید شده، هنوز از پیدا کردن دخترش ناامید نشده و اوقات فراغت خود را صرف جست‌وجوی او می‌کند. در همین زمان دختر هفده‌ساله دیگری به نام میا از جنوب سوئد به شمال می‌آید و چندی بعد دختر هفده‌ساله دیگری، که دست بر قضا شبیه دختر لِّله است، ناپدید می‌شود و جست‌وجوی پلیس برای یافتن او سرانجامی ندارد. نویسنده با مهارت به روایت داستان خود و توصیف جست‌وجوهای

للسه و زندگی توأم با مشکلات میا، که عاشق پسر جوانی در شمال می شود، می پردازد و سرانجام میا کلید باز شدن معمای گم شدن دختر معلم می شود. جاده نقره رمانی است پر از تعلیق، و اتفاقات هیجان انگیز و غیرمنتظره ای در آن رخ می دهد. نویسنده به واقع گرایی در پرداخت داستان کاملاً متعهد بوده و رویدادها را با مهارت و خوش سلیقگی به هم می تند و در نهایت داستانی کاملاً باورپذیر تحویل خواننده می دهد. داستانی تأثیرگذار درباره غم و اندوه از دست دادن، درباره امید و ناامیدی و مقاومت و تسلیم ناپذیری به هنگام بروز فاجعه.

شخصیت های رمان استینا جکسون قابل لمس و واقعی اند و حس و حال مناطق روستایی شمال سوئد، جنگل های آن، آفتابی که تابستان ها هرگز غروب نمی کند و در نیمه شب هم می درخشد، و شب های دهشتناک زمستان به خوبی به تصویر کشیده شده است. فضای رمان از همان ابتدا فضایی وهم انگیز و تاریک است و این حس را به خواننده می دهد که ناپدید شدن دختر لسه تنها فاجعه رمان نیست و باید در انتظار وقوع فجایع دیگری هم باشد. جست و جوی مایوسانه پدری که عاشق دخترش است هم به اندازه کافی جگرسوز و قابل درک است، چون می خواهد بداند برای دخترش چه اتفاقی افتاده است، پدری که هرچند قهرمان داستان است و معلم است و تسلیم ناپذیره اما در عین حال آدم بی عیب و نقصی هم نیست و گاهی از شدت فشار به سیگار و نوشیدنی های الکلی رو می آورد و خود را در گم شدن دخترش مقصر می داند.

اصولاً در تمام رمان آدم بی عیب و نقص و خانواده سالم و بدون مسئله پیدا نمی شود. میا، دختری که با مادر هنرمند و الکلی اش از جنوب سوئد به شمال آمده تا در خانه مرد بدنامی زندگی کند، در خانه جدیدش احساس آرامش نمی کند و پرسه زدن هایش در جنگل نزدیک خانه منجر به آشنایی اش با جوانی روستایی می شود که عشقی ساده و بی پیرایه را، درست عکس آنچه مادر میا سال ها به دنبالش بوده و کارش را به الکل و قرص های آرام بخش کشانده، به او ارزانی می دارد. اما میا که از کودکی به دلیل بوالهوسی مادرش مدام آواره شهرهای مختلف بوده و هرگز زندگی در خانه ای متعلق به خودشان را تجربه نکرده و از رفتار و کردار مادر همیشه مستش بیزار است، وقتی با خانواده نامزدش که استفاده

از تمام مظاهر زندگی امروزی، از نوشیدنی‌های الکلی گرفته تا تلفن همراه را ممنوع کرده‌اند، آشنا می‌شود، شیفته زندگی آن‌ها، به ویژه عشق و علاقه پدر و مادر نامزدش به یکدیگر می‌شود، اما زیاد طول نمی‌کشد که می‌فهمد آن‌ها هم مشکلات خاص خود را دارند و در مقایسه با مادرش نه تنها پناهگاه امنی برایش نیستند، بلکه در پایان داستان متوجه آثار فاجعه‌بار فاصله گرفتن از جامعه و انزوای خودساخته می‌شود و می‌فهمد که آن‌ها هم چندان سالم‌تر از مادر الکلی و روان‌پریش نیستند.

لله شخصیتی است که خواننده بلافاصله با او مأنوس می‌شود و جست‌وجوی سه‌ساله‌اش برای یافتن دخترش، آن هم در حالی که مادر دختر متقاعد شده که او زنده نیست، احترام و همدردی خواننده را برمی‌انگیزد. نویسنده در کنار رابطه سرد و پر مسئله میا و مادرش، عشق عمیق و بی‌قید و شرط لله به دخترش را زیر ذره‌بین می‌گذارد، عشقی که بعد از سال‌ها هنوز نیروی محرکه او برای جست‌وجوی دختر گم‌شده‌اش است و لحظه‌ای نیست که او را در خانه و آشپزخانه و ماشین در کار خود نبیند.

رمان جاده نمره، آگاهانه یا ناآگاهانه، وام‌دار رمان سرگذشت گرگ‌ها (History of Wolves, 2017) نوشته امی فریلاند شده و از برخی جهات به آن شباهت پیدا کرده است. حال و هوای غم‌انگیز داستان و محل وقوع آن، که شهری کوچک و کم‌جمعیت با رازها و دروغ‌های بسیار است، آدم را کاملاً یاد رمان سرگذشت گرگ‌ها می‌اندازد. در سرگذشت گرگ‌ها هم خانواده‌ای هست که اعضایش از جامعه بریده و در انزوای خودساخته، کم‌ویش مثل هیپی‌ها، زندگی می‌کنند و عقایدی فرقه‌ای و افراطی دارند. شخصیت‌های اصلی جوان هر دو رمان، ضداجتماعی و ناسازگارند و مادری دارند که از زندگی سیر شده و درگیر مشکلات روانی است. در هر دو رمان، وقتی این شخصیت‌های جوان و ناسازگار با آدم‌های افراطی بریده از جامعه آشنا می‌شوند مجذوبشان می‌شوند، اما زیاد طول نمی‌کشد که قدر خانواده پیشین خود را می‌فهمند و درمی‌یابند که داشتن یک خانواده معمولی واقعی چه نعمتی است.

شیوه روایت نویسنده بسیار زیرکانه و درگیرکننده است و با تعلیق‌های ساده

و واقعی و ارائه تدریجی اطلاعات و افشای به موقع رازها و ناگفته‌ها خواننده را تا آخر با شخصیت‌های داستان همراه می‌کند. خواننده از یک طرف می‌خواهد به خواندن داستان ادامه دهد تا بفهمد چه اتفاقی برای دختر گم‌شده‌ی لَیْله افتاده و چه عاقبتی در انتظار میا و لَیْله است که از رنج و ناراحتی‌شان رنج می‌برد و دوست دارد که به آرامش برسند، از طرف دیگر نمی‌خواهد رمان را سریع بخواند و دوست دارد همچنان در فضای مرموز و وهم‌انگیز آن باقی بماند.

استینا جکسون در جاده نقره با کشاندن رویدادهای رمانش به فضای تیره و تاریک و زمستان شمال سوئد و جنگل‌های تاریک و خوف‌آور آن ماهرانه تاریکی درون انسان را به تصویر می‌کشد و با داستان‌سرایی خود از تاریکی پرتگاهی می‌سازد تا خواننده‌اش با احتیاط و دلهره خم شود و نگاهی گذرا به عمق پرتگاه بیندازد و آنچه را که در آن پایین است ببیند و به خود بیاید. جاده نقره به همان اندازه که رمانی دربارۀ جنایت است، داستانی است درباره مردم‌شناسی. نویسنده با ساختن و پرداختن شخصیت‌های گوناگون رمانش نموداری از سیمای مردم شمال سوئد به دست می‌دهد که در تابستان‌های بدون شب و زمستان‌های تاریک محل بودوباش خود با گرفتاری‌های اجتماعی و روانی و شخصی‌شان دست به گریبان‌اند. نویسنده با مهارت از ابزارهای ساده و دمدستی برای بیان و انتقال احساسات بهره می‌گیرد و با تمرکز بر حالات درونی شخصیت‌هایش و توصیف مظاهر بیرونی این حالات از بیان جزئی‌ترین احساسات نمی‌گذرد و مانند دوربین فیلم‌برداری تمام کنش‌ها و واکنش‌های آدم‌های داستان را ثبت می‌کند و با جزئیات دقیق در اختیار خواننده می‌گذارد و در این مسیر حتی از جاری شدن قطره‌ای عرق بر پیشانی یا لرزیدن گوشه لب هم نمی‌گذرد و با به تصویر کشیدن جزئی‌ترین دگرگونی‌های روانی شخصیت‌ها به داستان جنبایش بُعدی روان‌شناختی می‌دهد که علاوه بر دور کردن آن از داستان جنبایی کلاسیک، تأثیرگذاری‌اش را هم دوچندان می‌کند.

استینا جکسون بعد از موفقیت شایان توجه رمان جاده نقره (سه جایزه و دو نامزدی)، که نصیب کمتر نویسنده‌ای می‌شود، با اعتماد به نفس بیشتر به کار نویسندگی‌اش ادامه می‌دهد و رمان‌های زمین‌بایر (Ödesmark, 2020) و امشب

جهان را نابود کن (Förinta världen ikväll, 2023) را می نویسد. داستان زمین بایر در روستایی می گذرد که در انتهای جاده است و چهارده مزرعه دارد که با فاصله زیاد از یکدیگر قرار گرفته اند و فقط پنج سکنه دارد و بقیه خانه هایش یا ویران شده اند یا رو به ویرانی اند. ویدار و دخترش لیو و پسر نوجوانش سیمون، سه نفر از پنج سکنه این روستا هستند و سه نسل را در زیر یک سقف نمایندگی می کنند. لیو در کودکی قسم خورده بوده که در اولین فرصت از روستا برود، اما هنوز موفق نشده و هر بار که اقدام به رفتن کرده، پدرش ویدار مانع شده و اقدام او حاصلی جز آسیب رساندن به خودش نداشته است. زندگی از بسیاری جهات او را فرسوده کرده و دائماً زیر نظر پدرش ویدار است، با این حال موفق می شود با پیدا کردن کار در یک پمپ بنزین کمی خود را از زیر نفوذ پدرش بیرون بکشد. پدرش ویدار با توانایی باورنکردنی اش در تحمیل اراده خود به دیگران، پی بردن به نقاط ضعف و اسرارشان برای سوءاستفاده از آن ها، با معامله های غیرقانونی به ثروت قابل توجهی دست پیدا کرده است، اما همچنان مثل فقیرها زندگی می کند و به سختی دستش توی جیبش می رود. ویدار ناگهان غیش می زند و با ناپدید شدنش زنجیره ای از اتفاقات شروع می شود که تغییرات زیادی در روستا ایجاد می کند. رمان زمین بایر امتیازهای زیادی دارد از جمله زبان شسته رفته، محیط بکر، طرح داستان، تکنیک داستان گویی، و تنش هیجان انگیزی که به آرامی اوج می گیرد و خواننده را تا پایان داستان رهان نمی کند. رمان سوم استینا جکسون با عنوان امشب جهان را نابود کن رمانی است دلخراش درباره آدم هایی که در حاشیه جامعه زندگی می کنند، درباره یک مادر و دختر، درباره اشتیاق و عشق و جسارت زندگی کردن مطابق میل خود. او، که در شمال سوئد زندگی می کند، با نگرانی سعی می کند با دختر ۲۱ ساله اش ماتیلا، که به امریکا رفته تاسری توی سرها دربیانورد، تماس بگیرد. زنگ می زند و پیغام می گذارد، ولی ماتیلا جواب نمی دهد. تنهایی او را به بیرون از خانه می کشاند و او در پرسه زدن هایش در شب های روشن تابستان دچار تحول می شود و به جرئت و جسارتی دست می یابد که پیش تر فاقد آن بود.

استینا جکسون در رمان سوم خود امشب جهان را نابود کن با اعتماد به نفس

ناشی از موفقیت دو رمان قبلی اش جسورانه دست به تغییر ژانر و محل وقوع رویدادهای داستانش می زند و بیشتر وقایع رمان سومش به جای شمال سوئد در دنور امریکا می گذرد. اما این تغییرات در مقایسه با تازگی های دیگر این رمان چیزهای چشم گیری نیستند. نویسنده در این رمان به روایت روابط پیچیده در سطوح مختلف می پردازد که وجه اشتراکشان گسیل شدن همه به سوی فاجعه است و تنها نوع شکل گیری فاجعه تفاوت دارد. زبان خیره کننده رمان هم یکی از امتیازهای آن است که خبر از استعداد ادبی نویسنده اش و آینده درخشانی که در انتظار اوست می دهد؛ نویسنده بلندپروازی که دائماً در صدد توسعه توانایی های خود است و در تحقق بخشیدن به آن موفق.